



خلوتگاه یاد‌رهای بسته دیگری جهنم‌من است؟!؟



بهمن زامور مطاق
استاد دانشگاه شهید بهشتی

«ما برای اینقدر زندگی مشترک آمادگی نداشتیم، به ما گفته بودند صبح می روند سر کار و شب برمی گردند.» این یکی از بیشمار شوخی هایی است که این روزها با قرنطینه در فضایی مجازی می شود. گرچه شوخی است اما در خود حقایق قابل تأملی دارد. گفته می شود بعد از رفع قرنطینه آمار طلاق در چین زیاد شده و درگیری های خانوادگی در جهان کرونایی بالا می رود. البته خوشبختانه مواردی درست برعکس هم بوده و قرنطینه موجب تقاهم بیشتری گردیده است. بنابراین ما در وضعیتی قرار داریم که آن را تجربه نکرده ایم یعنی زندگی با دیگری در شرایط قرنطینه ای را. همانطوری که شوخی مجازی گفته «آمادگی نداشتیم» و همین عدم آمادگی می تواند مخاطراتی را به دنبال داشته باشد. یکی از بهترین عرصه هایی که می تواند تجربیاتی را در اختیار ما قرار دهد ادبیات و هنر است. آثاری چند برای این روزها مفیدند که می توان برای مثال به کتاب طاعون کامو اشاره کرد. در نوشتار حاضر به یکی از نمایشنامه های معروف در سطح جهان یعنی نمایشنامه «درهای بسته» ژان پل سارتر رجوع می شود.

■ مقدمه

فیلسوفان ادیب را باید سه بار جدی گرفت یک بار به دلیل فیلسوف بودن یک بار به دلیل ادیب بودن و یکی هم به دلیل فیلسوف-ادیب بودنشان. بنابراین نوشته‌های آنها چه رمان و چه شعر، چه جستار و چه سرگذشتنامه هگی می‌توانند ما را به فلسفه تخیل و تخیل فلسفی رهنمون گردند کاری که نه فیلسوف و نه شاعر به تنهایی نمی‌توانند انجام دهند و فقط یک شاعر فیلسوف یا فیلسوف پیوند تعقل و تخیل هستند و آثارشان به بیهودگی تخاصم این دو‌صورت از معرفت بشری شهادت می‌دهند. به همین دلیل بهتراست کارهای نویسنده-فیلسوفان را دیوار خواند زیرا دست کم دو‌لايه دارند. آثار کسانی مانند فردریش نیچه، ژان پل سارتر، آلبر کامو، موريس بلاشو، ژرژ یاتای، سیمون دوبوار، پل والری و یولیا کریستوا.

ژان پل سارتر یکی از برجسته ترین نویسنده-فیلسوفان تلقی می‌شود که کارهایش در هر دو حوزه فلسفی و ادبی قابل توجه بلکه در پاره ای موارد درج مهمی به شمار می‌آیند. «هستی و نیستی» یا «توج» و یا «ادبیات چیست» فرقی نمی‌کند هر کدام در گونه های خودشان مرجعی غیرقابل اجتناب محسوب می‌گردند. نزد سارتر فقط با دو شخصیت یکی ادیب و دیگری فیلسوف سروکار نداریم بلکه بیشتر با یک شخصیت پیوندی (هایپرید) مواجه هستیم که فلسفه اش را می‌توان در آینه ادبیات وادبیات را در آینه فلسفه به مشاهده پرداخت. فلسفه اصلی وی اگزیستانسیالیسم یا به طور دقیقتر پدیدارشناسی اگزیستانسیالیستی است. این فلسفه را وی فقط در آثار فلسفی منعکس نمی‌کند بلکه وجه عینی و عملی آن را در نوشته های ادبی به خصوص در نمایشنامه هایش به تصویر کشید می‌شود. وی با استفاده از تئاتر علاوه بر اینکه

مطالب فلسفی را به صورت مصداقی به نمایش می‌گذارد به مخاطبان گسترده‌تر و متفاوت تری نیز دسترسی پیدا می‌کند. در اینجا به یکی از نمایشنامه های معروف وی یعنی «درهای بسته» با مضمون اصلی «دیگری» پسند می‌شود.

■ درهای بسته

یکی از نمایشنامه های بسیار معروف و بحث برانگیز سارتر وی کلو (Huis Clos) است که در فارسی به چندین شکل ترجمه شده: «درهای بسته»، «خلوتگاه»، «برزخ» و یا «دوِرخ». این نمایشنامه سارتری که در سال ۱۹۴۳ منتشر شد، سپس در سال ۱۹۴۴ برای نخستین بار بر روی صحنه رفت، و در آن مضمونی بسیار مهم و بنیادینی یعنی «دیگری» را دستمایه خود قرار

می‌دهد. در ضمن این نمایشنامه به یکی از مهمترین و قدیمی ترین اسطوره ها به بیان دقیقتر فضاهای اسطوره ای یعنی «دوِرخ» پرداخته می‌شود. مناسب است نخست داستان این نمایشنامه به اختصار یاد آوری شود. این نمایشنامه با یک پرده و سه شخصیت اصلی یعنی یک مرد گارسن روزنامه نگار و دوزن اینس کارمند پست و استل یک زن ثروتمند ارائه می‌گردد و همه نمایش در یک فضای بسته مانند اتاقی نسبتاً بزرگ یا سالن انجام می‌پذیرد. مکان یادشده بسیار مهم است چنانچه نام نمایشنامه یعنی «درهای بسته» نیز از همین فضا گرفته شده است.

موضوع بسیار مهم این است که این افراد تا قبل از اقامت اجباری پیش آمده به هیچ وجه همدیگر را نمی‌شناختند و با هم هیچ نسبتی و حتی اشتراک نظری هم نداشته‌اند. هر یک گرایش ها و سلیقه‌های متفاوتی نسبت به زندگی و جامعه داشته‌اند. با اینحال این افراد که اینک مرده به جهان پس از مرگ منتقل شده‌اند و باید مجازات خودشان را با هم سپری نمایند. این جهان پس از مرگ با تصویری که بیشتر داشته‌اند یا به آنها تعلیم داده شده بود بسیار متفاوت است. این سه نفر بدون اینکه محاکمه شوند و یا اینکه مورد مجازات قرار گیرند یکباره یکی یکی از یک فضای بسته سر در آورده‌اند. این سالن با دکوراسیون امپراتوری دوم تزئین شده موجب حس کهنگی می‌گردد. «درهای بسته» یک پرده و پنج صحنه دارد که در اینجا هر یک از صحنه ها به اختصار توضیح داده می‌شود:

صحنه نخست: گارسن را یک مأمور وارد سالن می‌کند و آنجا را به او نشان می‌دهد. گارسن از مأمور می‌پرسد: پس دستگاه های شکنجه کجا هستند؟ اما

مأمور می‌گوید: این پرسش را همه انسان ها مطرح می‌کنند. سپس مأمور می‌رود و گارسن را در این سالن با تصوارتش تنها می‌گذارد. نخستین چیزی که گارسن با دیدن سالن به خود می‌گوید این است که این اتاق نه پنجره ای دارد و نه آیینه‌ای. این دو عنصر مهم هستند زیرا پنجره انسان را به جهان بیرون و آیینه انسان را به جهان درون خودش مرتبط می‌کند.

مأمور به وی خاطرنشان می‌کند که بیرون از این اتاق هیچی نیست مگر یک راهروی بی‌انتها و اتاق های بیشمار و حتماً همه

شبه به هم.

صحنه دوم و سوم: گارسن که خود را بسیار تنها می‌یابد متوجه می‌شود درها محکم و قفل هستند و هیچ امکانی برای خروج وجود ندارد. بیهوده مأمور را صدا می‌زند. برای مدتی در تنهایی مطلق طعم بی‌کسی را می‌کشد. می‌تشنید بلند می‌شود و حوصله اش سر می‌رود. سپس زنی جوان و زیبا به اسم اینس که بیشتر کارمند پست بوده وارد می‌شود. اینس وقتی گارسن را در سالن می‌بیند اول فکر می‌کند وی شکنجه گریس از مرگ است و گارسن خود را معرفی می‌کند و به اینس اطمینان می‌دهد که یکی مثل خودش است.

صحنه چهارم: این بار نفر آخر یعنی خانمی با نام استل وارد می‌شود. گارسن برای او شرایط را توضیح می‌دهد. با این حال استل بسیار وحشت دارد. سپس از رنگ کانایه ها ایراد می‌گیرد و تقاضا می‌کند کانایه ای که گارسن بر روی آن نشسته به او بدهد و گارسن این کار را می‌کند. مأمور اعلام می‌کند که دیگر کسی تا آنها اضافه نخواهد شد و آن سه نفر باید تا ابدیت در این سالن تنها بمانند.

صحنه پنجم: این صحنه اصلی ترین و در عین حال طولانی ترین صحنه نمایشنامه تلقی می‌گردد. در اینجااست که یکی یکی افراد و کارهایشان شناخته می‌شوند و دلیل حضورشان در دوزخ مشخص می‌گردد. گفت وگویی میان این سه نفر آغاز شده و طی آن هر کس می‌کوشد تا دیگری را بشناسد و مجبور می‌شود خود را نیز معرفی نماید. گارسن تیرباران شده، استل به دلیل ذات الریه کشته شده و اینس از خفگی گاز مرده است. حال این افراد از خود می‌پرسند: چرا چنین سرنوشت شومی پیدا کرده‌اند؟ اول آنها از دادن پاسخ های واقعی ظفره می‌روند و از گفتن واقعیت شرم دارند اما کم کم حقایق حایت می‌شوند: استل با

از همدیگر خلاصی نخواهید داشت این همان تفاوت بزرگ میان دیگری انسانی با در دیوار است.

دیگری مرا ایزه می‌کند: موضوع دومی که سارتر مطرح می‌کند این است که نگاه دیگری موجب تغییر در من می‌شود. به بیان دقیقتر، دیگری فقط با حضورش بودن فضا و حضورشان برای هم و نگاه هایی که به هم دارند آزارشان می‌دهد. به خصوص هر یک می‌خواهد هم از دیگری خلاص شود و هم توجه دیگری را از آن خود کند. بدین ترتیب رقابتی میانشان شروع می‌شود و این رقابت به مشاجره و تقابل می‌انجامد. رفته رفته شرایط آتقدر برایشان سخت می‌شود که در نهایت حرف اصلی نمایشنامه از دهان گارسن بیرون می‌آید و این جمله تکان دهنده را می‌گوید: «دیگران جهنم من هستند.»

■ جهنم سارتری

به دنبال تفاسیری که با توجه به اندیشه و فلسفه سارتر از «درهای بسته» شده این پرسش اساسی مطرح می‌گردد که «چرا و چگونه دیگری جهنم من می‌شود؟»، «آیا به خاطر این است که با حضورش آزادی مرا محدود می‌کند؟»، «آیا به این دلیل است که با نگاهش مرا به ایزه تبدیل می‌کند؟» و یا «آیا به خاطر این است که من به پرسشی که به اختصار به آنها اشاره می‌شود.

دیگری و محدودیت آزادی: از نظر سارتر حضور دیگری آزادی انسان را

محدود می‌کند و آزادی برای وی بزرگترین

ویژگی انسانی است. به بیان دیگر، اگر

انسانی تنها در جهان زندگی می‌کرد و جز حیوانات و اشیا وجود نداشتند این انسان کاملاً آزاد بود. اما به محض اینکه یک

انسان یعنی یک‌سوره دیگر حضور پیدا کند

آزادی محدود می‌شود. زیرا نگاه و حضور

دیگر این آزادی را خدشه‌دار می‌کند. در

این خصوص دیگری مانند دیوار عمل می‌کند، اگر دیوارها فضای مادی را محدود می‌کنند، آدم‌ها فضای انسانی را

محدود می‌کنند. اگر دیوارها آزادی مادی

و جسمی را محصور می‌کند در عوض

دیگری آزادی انسانی و فردی را محصور

می‌کند. به همین دلیل در نمایشنامه «درهای بسته» هم از دیوارهای بدون

پنجره و هم از انسان های بدون تفاهم

بهره می‌برد تا با کمک هر دو آزادی‌ها

را سلب کرده و یک فضای جهنمی خلق

کند. در نتیجه هنگامی که شخصیت ها درمی‌یابند که با هم نمی‌توانند به تفاهم

برسند و در عین حال مجبورند همدیگر را

در این فضای محدود تحمل کنند تصمیم

می‌گیرند هر کدام دیگری را فراموش

نمود، صحبتی نکنند و به گوشه ای بخزد. اما این کار غیرممکن است و نمی‌شود در

کنار دیگری بود و به او فکر نکرد و تا تأثیر

خودش را نگذارد. به همین خاطر اینس

که سخت آشفته شده است می‌گوید: «اما

چگونه فراموشتان کنم، من شما را تا مغز استخوان‌هایم حس می‌کنم، سکوت شما همچون فریادی در گوش‌هایم می‌پیچد و

آزارم می‌دهد. شما می‌توانید دهانتان را

ببندید، زبانتان را ببرید، ولی آیا می‌توانید

نباشید.» بنابراین همین که دیگری حضور

داشته باشد یا حس شود که حضور دارد دیگر نمی‌توان نادیده اش گرفت و از

اجتناب کرد. زیرا دیگری شیء نیست

بلکه سوره ای با تمام ویژگی هایش است.

همانطوری که این نمایشنامه نشان

می‌دهد حتی اگر به هم پشت کنبد باز هم

نگرش

اگزیستانسیالیستی

به ما می‌گوید

که هیچ چیز از

پیش برای انسان

محتوم نیست.

اگر امکان تحمل

دیگری برای من

ممکن نیست، راه

همزیستی در این

فضای محدود و

خوشبختانه موقت

تبدیل شدن به

«دیگری دیگر»

است. من برای

دیگری و دیگری

برای من می‌توانند

تغییر ماهیت

بدهند و از یک

دیگری غیرقابل

تحمل به دیگری

قابل تحمل بلکه

دیگری دوست

داشتنی دگرگون

شوند

تفاوت در این فضای محدود باید با هم

زندگی نمایند. جهنم یعنی بودن با کسی

که دوستش ندارید. بر همین اساس تنها

بودن بسیار آسانتر از با دیگری ناخوشایند

بودن است. تراژدی یعنی بحرانی که برن

رفتی نداشته باشد و در «درهای بسته»

یک تراژدی عمیق اتفاق می‌افتد زیرا

این افراد هم در پیوند و هم در گسست

شکست می‌خورند. یعنی نه می‌توانند

با هم باشند و نه می‌توانند با هم نباشند.

پشت درهای بسته بدون پنجره و بد ون

تفاهم باید تا ابد با هم باشند چه چیزی

دردناکتر و کدام جهنم بدتر از این ممکن

است. یکی از علت های این جهنم سازی

دوست ندارد. به عبارت عینی تر، گارسن

به ایس، اینس به استل و استل به گارسن

توجه دارد. بنابراین سه نفر با سه کشش

که در آن قرار گرفته‌ایم مسئولیت پذیر باشیم. ما هم نسبت به خودمان و نسبت به دیگران وظیفه داریم. مسئولیت پذیری یکی دیگر از اصول فلسفه اگزیستانسیال و سارتر است. مسئولیت پذیری و تعهد موجب می‌شود تا ما در بهبود بیشتر شرایط خلوتگاه خویش کوشا باشیم. با استفاده از اصل دیگر اگزیستانسیالیستی می‌توان گفت خلوتگاه شرایط دارد اما ماهیت ندارد یعنی ماهیت آن را خود ما شکل می‌دهیم. بخش گسترده ای از خوب یا بد، خیر یا شر آن با اراده و آگاهی ما شکل می‌گیرد.

دوم زمان و مکان قرنطینه با درهای بسته تفاوت های بنیادنی دارند. همه می‌دانیم که خوشبختانه قرنطینه موقتی است و مانند داستان خیالی سارتر ابدی نیست و روزی قرنطینه تمام می‌شود و حداکثر چند ماه خواهد بود. این موقتی بودن می‌تواند به ما امید بدهد که بهتر این روزها را تحمل کنیم. همچنین ما به شکلی که در نمایشنامه آمده به این فضاها محکوم نشده ایم و قرنطینه مجازاتگاه ما نیست برای حفاظت از ماست و به همین دلیل فضای خلوتگاه خود را بهترست مانند «پناهگاه» در نظر بگیریم. بنابراین این «پناهگاه» که قرار است ما از خطر بیماری مصون بدارد خودمان تبدیل به «جهنم» و شکنجه‌گاه نکنیم.

سوم اینکه یک جهان بیرونی وجود

دارد که ما به طور کلی از آن جدا نیستیم

و به آن نیاز داریم. این جهان هم بخشی

از نیازهای عاطفی و هم بخشی از نیازهای

مادی مانند خوراکي ها را تأمین می‌کند.

می‌توان برای مثال از کتابخانه ها و فیلم

خانه مجازی آن بهره برد و آنها را مانند

پنجره هایی به عالم بیرون فرض نماییم.

در عین حال شر و بیماری در همین جهان

خارج کمین کرده و باید با آن محتاط

بود. هم شر مادی و بیماری و هم شر

فکری را عاطفی هر دو می‌توانند از این

پنجره‌ها وارد شوند. به عبارت دیگر درها

نیمه بازند و به طور کامل بسته نیستند.

به اختیار ماست که چه چیزی را به درون

راه بدهیم و یا راه ندهیم. مدیریت این

پنجره‌ها و درهای نیمه دست ماست و

■ سخن پایانی

ما آماده جهان قرنطینه‌ای که در آن

بسر می‌بریم نبوده ایم و انسان شهری و

اجتماعی امروزی برای زندگی در خلوتگاه

وشت درهای بسته مهیا نیست. به دلیل

بی‌تجربگی در این مورد ممکن است

سخنی ها و ناگواری های زیادی برایمان

رخ دهد. تجربیات تاریخی و ادبی-هنری

می‌توانند به ما کمک نمایند تا بهتر

با این وضعیت مواجه شویم. خود را

مسئول، موظف و متعهد خلوتگاه‌های

خودمان بدانیم و در بهتر شدن زندگی

در خلوتگاه‌مان تلاش نماییم. بدانیم که

بودن با دیگری آنهم در فضایی با درهای

بسته می‌تواند آن فضا را به جهنم یا به

بهشت تبدیل نماید، می‌تواند موجب

عذاب یا آرامش گردد، می‌تواند پنجره

پیوند به یک دنیای دیگر یا دیوار گسست

از زندگی باشد. نجات و خوشبختی در

چنین موقعی به هیچ وجه فردی نیست

بلکه گروهی خواهد بود. در واقع،

به استل و اینس می‌گوید: «هیچکدام

از ما نمی‌تواند تنهایی خودش را از این

وضعیت نجات بدهد.»

نگرش اگزیستانسیالیستی به ما

می‌گوید که هیچ چیز از پیش برای انسان

محتوم نیست. اگر امکان تحمل من برای

دیگری و دیگری برای من ممکن نیست،

راه همزیستی در این فضای محدود

و خوشبختانه موقت تبدیل شدن به

«دیگری دیگر» است. من برای دیگری و

دیگری برای من می‌توانند تغییر ماهیت

بدهند و از یک دیگری غیرقابل تحمل

به دیگری قابل تحمل بلکه دیگری

دوست داشتنی دگرگون شوند. در واقع،

مهمترین ویژگی زندگی ما و تفاوتش با

شخصیت‌های تئاتر «درهای بسته» این

است که برای ما هنوز «شدن» ممکن

است. یعنی ما به سرنوشتی محتوم و

غیرقابل تغییر دچار شده‌ایم. انسان

تنها موجودی است که هر زمان می‌تواند

«گردیدن» و «دگرگون شدن» را تجربه

کند و فقط اوست که ماهیت خودش را

می‌آفریند. خواستن برای او عین گردیدن

است. گارسن در این نمایشنامه می‌گوید:

«ما همان چیزی هستیم که می‌خواهیم.»